

جزایری جدا از هم

گفت‌وگو: شهلا زارعی نیستانک
e-mail: sh.zarei@yahoo.com

گفت‌وگو با دکتر غلامرضا کیانی

در خصوص اهمیت به کارگیری ظرفیت پژوهشی دانشگاه‌ها در حل معضلات آموزش زبان در کشور



Roshd & Teachers

اشاره

دکتر غلامرضا کیانی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس با مشارکت فعال در انجام پژوهش‌های مرتبط با آموزش زبان در نظام آموزش رسمی کشور سعی نموده است ظرفیت پژوهشی دوره‌های کارشناس ارشد و دکتری دانشگاه را در خدمت این پژوهش‌ها قرار دهد. در گفت‌وگویی که با ایشان در این شماره انجام شده دکتر کیانی از چالش‌ها و موفقیت‌های مسیر طی شده می‌گوید.

پیشینه حرفه‌ای

■ خرسندم از این‌که به‌عنوان یک معلم در خدمت دست‌اندرکاران و عزیزان زحمتکش مجله «رشد آموزش زبان خارجی» هستم و این را برای خودم و برای معلمینی که با آنها سروکار دارم و خواهم داشت و همین‌طور برای دانشجویان خودم و قبل از همه برای یادگیری خودم، یک فرصت می‌دانم. بنده کارم را با معلمی در آموزش و پرورش به‌عنوان معلم حق‌التدریسی در سال ۱۳۶۱ در استان مازندران آغاز کردم. در پایان سال اول خدمتم، در کنکور سراسری شرکت کردم و در رشته زبان انگلیسی دانشگاه تربیت‌معلم پذیرفته شدم. در طول دوران تحصیلات لیسانس هم، ارتباطم با آموزش و پرورش به‌عنوان یک معلم حق‌التدریسی زبان برقرار بود، اما رسماً به آموزش و پرورش نپیوستم. بعد از فراغت از تحصیل در رشته تربیت دبیر زبان، در دوره

کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی دانشگاه تربیت‌مدرس به تحصیل ادامه دادم و هم‌زمان، به دانشجویان سایر رشته‌ها زبان تخصصی و تافل تدریس می‌کردم. با این پیشینه، در دانشگاه تربیت‌مدرس استخدام شدم. بعد از اتمام دوره کارشناسی ارشد، تحصیل خود را در سطح دکتری در دانشگاه «اسکس» انگلستان در رشته زبان انگلیسی ادامه دادم و زیر نظر استاد راهنمای خود، **ویویان کوک** آن را به پایان بردم. سپس به ایران برگشتم و در دانشگاه تربیت مدرس به آموزش و پژوهش مشغول شدم. در طول دو سه سال اخیر، به دلیل اعتقادی که به بحث‌های «برنامه درسی» داشتیم و بر این باور بودم که اگر قرار است تغییری در نظام آموزش و پرورش کشور، چه در رشته زبان، چه در هر رشته دیگری بیفتد، باید زمینه‌های فراهم شود، بخشی از فعالیت‌هایم را به موضوعات کلان و اساسی آموزش و پرورش اختصاص دادم. در حال حاضر یک پروژه پژوهشی با عنوان «مبانی نظری و



سیاست‌های مربوط به برنامه درسی زبان انگلیسی در کشور» در دست اجرا دارم. در چهار سال اخیر، تقریباً در همه کنفرانس‌های سراسری کشوری با ارائه مقاله حضور داشته‌ام. به علاوه، همواره سعی کرده‌ام در خصوص مسائل آموزش و پرورش تعدادی از دانشجویان دوره دکترا و فوق‌لیسانس را ترغیب کنم که پژوهش خود را روی مسائل آموزش و پرورش متمرکز کنند. بنده به این امر اعتقاد دارم که اگر در رشته زبان‌شناسی کاربردی یا آموزش زبان انگلیسی که جنبه کاربردی قوی دارد، تحقیقات ما به‌طور عملی به درد نظام آموزشی کشور، به‌خصوص نظام آموزش و پرورش نخورد، ما و دانشگاه به رسالت‌مان عمل نکرده‌ایم. من همیشه سعی داشته‌ام در جهت همین امر به اندازه عقل و توانم تلاش کنم.

■ شما در صحبت‌هایتان به همکاری در زمینه سیاست‌گذارانه‌های کلان آموزش و پرورش اشاره کردید. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید.

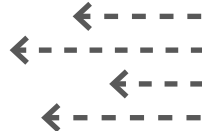
□ در چند سال گذشته، یکی از مسائل جدی زندگی دانشگاهی من، پرداختن به سیاست‌های آموزش زبان خارجی در کشور، و به‌طور خاص زبان انگلیسی، با مبنا قرار دادن سیاست‌های کلان توسعه کشور و توسعه آموزشی کشور بوده است. اگر اجازه بفرمایید این موضوع را کمی باز کنم.

مبانی سیاست‌گذاری کلان آموزشی

ما در جمهوری اسلامی سندی به نام سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ داریم که حاوی سیاست رسمی تصویب شده در دولت، مجمع تشخیص مصلحت‌نظام و درنهایت در نهاد رهبری است و رسماً به همه مدیران کلان اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری کشور ابلاغ شده است. بنابراین، فارغ از این که احیاناً به این سند انتقادی داشته باشیم یا نداشته باشیم، باید آن را



مبنای کار کشور قرار دهیم. در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ چند هدف جدی وجود دارد که طبق یکی از این هدفها، در پایان سال ۱۴۰۴ کشور ما باید بین حدود ۳۲ کشور، اول باشد. تا پایان برنامه



پنجم هم باید بخشی از چشم‌انداز طی شده باشد و به کشور دوم منطقه تبدیل شده باشیم. این نیازمند راهکارهای اجرایی است که باید در برنامه‌های میان‌دستی و پایین‌دستی لحاظ شوند. به این منظور، ما باید هم در برنامه چهارم که هنوز تمام نشده است و هم در برنامه پنجم توسعه کشوری این اهداف را دقیقاً در نظر بگیریم و مهم‌تر این که در راه رسیدن به این اهداف، باید کارهای جدی و منسجمی را انجام بدهیم. البته برنامه‌های دیگری نیز بعداً طراحی و ارائه شده‌اند، نظیر نقشه جامع علمی کشور و برنامه پنج ساله کشوری که آنها هم باید در راستای چشم‌انداز ۱۴۰۴ باشند. حال اگر نقشه جامع علمی کشورمان براساس سیاست‌های سند چشم‌انداز هست و برنامه‌های پنج ساله کشور هم بر مبنای چشم‌انداز است، طبیعاً باید سند ملی آموزش و پرورش و مسائل مربوط به تعلیم و تربیت نیز در آن راستا باشند.

بدیهی است برنامه درسی در معنای عام، حاوی یک‌سلسله اصول کلی است. گرچه در میان درسها یک‌سلسله مشترکاتی وجود دارد، اما طبعاً هر موضوع و درس ویژگیهای خاص خود را دارد که باید برای آنها هم سیاست‌گذاری کرد. حال اگر قرار باشد این اتفاق بیفتد، چگونه باید انجام گیرد؟

ما یک طرح پژوهشی را به آموزش و پرورش پیشنهاد دادیم که داوران متعددی آن را دیدند و در جلسات متعددی در مورد آن بحث شد. درنهایت، «سازمان نوآوری‌های آموزش و پرورش» به این نتیجه رسید که این طرح قدری وسیع است و ترجیح دارد به چند فاز تبدیل شود. الان یکی از پروژه‌های این طرح به تصویب رسیده است و در حال اجرای آن هستیم. حالا این چه می‌خواهد بگوید؟ بنده، هم به عنوان کسی که به لحاظ نظری در این موضوع کنکاش مفصلی داشته‌ام، هم به عنوان کسی که در عمل در مراکز تربیت‌معلم آموزش و پرورش درگیر بوده‌ام و درس داده‌ام، و هم در دانشگاهها مسئولیت اجرایی داشته و دارم، بر این باورم که یکی از معضلات نظام آموزشی ما به‌طور عام و نظام آموزشی در آموزش و پرورش به‌طور خاص و زبان انگلیسی به‌طور خاص‌تر، این است که ما ظاهراً در جزایری داریم زندگی می‌کنیم که به هم راه ندارند. برای مثال، بدون این که خدای نکرده قصد جسارتی به جایی را داشته باشیم، می‌توانم به این نکته اشاره کنم که بدیهی است، همه کسانی که در کشور در بخشهای متفاوت آموزش عالی و آموزش و پرورش کار می‌کنند، باید فعالیتهایشان هم‌راستا باشد. درحالی که در نظام آموزش و پرورش ما، نظام تربیت‌معلم، نظام ارزش‌یابی، نظام کتاب درسی و نظام تهیه محتوا، در جزایر جداگانه‌ای کار می‌کنند که علی‌رغم این که دارند کار می‌کنند جهت حرکتشان یکسان نیست و یکدیگر را نقض می‌کنند. راه حل این مشکل چیست؟

بنده به این امر اعتقاد داریم که اگر در رشته زبان‌شناسی کاربردی یا آموزش زبان انگلیسی که جنبه کاربردی قوی دارد، تحقیقات ما به‌طور عملی به درد نظام آموزشی کشور، به‌خصوص نظام آموزش و پرورش نخورد، ما و دانشگاه به رسالتمان عمل نکرده‌ایم.

مسائل و مشکلات تربیت معلم

اجازه بدهید برای روشن‌تر شدن مسئله به تربیت معلم بپردازیم. در زمینه تربیت معلم، دانشگاه، تربیت معلم شهید رجایی تهران را داریم و مراکز تربیت معلم بسیار خوبی هم داشته و داریم که ممکن است انتقادهایی هم به آنها وارد باشد، اما الان معلوم نیست دارند چه می‌کنند.

قبلاً دانشگاه تربیت معلمی را داشتیم که هدفش فقط تربیت دبیر بود، اما این مأموریت از آن گرفته شد. این که ما آمدیم رشته تربیت دبیری زبان انگلیسی را از دانشگاه‌های کشور - به‌جز دانشگاه شهید رجایی - حذف کردیم، درحالی که به متخصصان زبان انگلیسی نیاز داریم، قابل بحث است. معلوم نیست چرا ما دبیری زبان انگلیسی را برداشته‌ایم. کسانی که چنین تصمیمی را گرفته‌اند، باید به تاریخ ایران پاسخ بدهند.

ممکن است بگویند: آموزش و پرورش توان جذب تمام فارغ‌التحصیلان رشته دبیری خودش را ندارد که قابل قبول است. ممکن است بگویند آموزش و پرورش پول لازم را برای تأمین هزینه‌های دوره چهار ساله دانشگاه تربیت معلم نداشته که خب این هم قابل قبول است. ممکن است بگویند، ما به مراکز تربیت معلمی که خدا رحمت کند، شهید رجایی با آن قوت ایجاد کرد و هدفمند هم بودند - نمی‌گوییم نقدی بر آنها وارد نبود - نیاز نداشتیم و نمی‌خواهیم به این شکل گسترده معلم جذب کنیم. خیلی خب. با حذف این‌ها، صورت مسئله ما پاک شد، اما آیا مسئله هم پاک شد؟ آیا ما معلم لازم نداشتیم و آیا معلمی مهم نیست؟ آیا آموزش جوانان این کشور مهم نیست؟ قطعاً سیاست‌گذاران بر این باور نبودند که این‌ها مهم نیستند، بلکه گفته‌اند ما منابع لازم را نداریم. آیا اگر ما منابع لازم را نداریم، باید رشته درسی را حذف کنیم؟ آیا این پاک کردن صورت مسئله نیست؟

ما می‌توانستیم مبلغ بورسیه را یا تعداد کسانی را که به‌عنوان بورسیه می‌گیریم، کمتر کنیم. یا مراکز تربیت معلم را از این گسترده‌گی خارج می‌کردیم و به آنها جهت می‌دادیم. آخرین کاری که می‌توانست موجه باشد، این بود که دانشگاه تربیت معلم و مراکز تربیت معلم را حفظ می‌کردیم و هر کس می‌خواست، می‌توانست در این رشته‌ها درس بخواند، بدون این که ضمانتی برای استخدام او وجود داشته باشد. به هر حال، ما در این کشور به معلم نیازمندیم؛ چه برای بخش خصوصی و چه برای بخش دولتی.

آیا صرف داشتن لیسانس بدون گذراندن دروس مرتبط با آموزش می‌تواند مجوز تدریس باشد؟ بدیهی است که نمی‌تواند.

منظورم این است که ما به سیاست‌گذاری آموزشی نیاز داریم و برای این که سیاست‌گذاری کنیم، ابتدا باید با هم یک مدیریت متمرکز، هم در سیاستها و هم در اجرا، به‌وجود آوریم. فکر می‌کنم

مشخصاً بالاترین سطح ممکن، یا «شورای عالی تحقیقات و فناوری» ریاست جمهوری است یا «شورای عالی انقلاب فرهنگی» که رییس‌جمهور به‌عنوان فرد حقوقی، رییس آن است. در سطحی دیگر، «شورای عالی آموزش و پرورش» می‌تواند مرکز تصمیم‌گیری درخصوص این موضوع باشد. بدیهی است چنین مرکزی به تنهایی نمی‌تواند تصمیم بگیرد و تا ملاحظات معلمان، خانواده‌ها، دانش‌آموزان و آینده آنها، کتاب‌نویسان، سازمان سنجش، مراکز تربیت معلم، و دانشگاه تربیت معلم را در نظر نگیرد و همه را درگیر این تصمیم‌سازی نکند که بعداً همگی متعهد اجرای آن باشند، هر راهی که برویم به مقصد نخواهد رسید. درواقع اگر تعلیم و تربیت امر مهمی است، چاره‌ای جز تمرکز در این بخش نداریم. الان داریم هزینه می‌کنیم، خوب هم هزینه می‌کنیم، ولی جهت نداریم. بنابراین بنده مشخصاً پیشنهاد می‌کنم که یک مرکز سیاست‌گذاری با عنایت به ملاحظات اجرایی در کشور تشکیل شود. طرح پیشنهادی ما نیز همین را می‌خواهد بگوید.

ما باید با درس گرفتن از مبانی ایدئولوژیک کشور، مبانی سیاستهای کلان کشور، سیاستهای برنامه پنج ساله و مانند آنها به تعدادی گزاره برسیم و براساس آنها، اهداف نظام آموزش را به‌طور اعم و آموزش زبان خارجی را به‌طور اخص ترسیم کنیم. اهداف باید در چهار مؤلفه غیرقابل تفکیک آموزشی، شامل کتاب درسی، ارزش‌یابی، تربیت دبیر، و برنامه درسی و روش تدریس متبلور شوند. به‌علاوه بین این چهار مؤلفه باید به ترتیبی ارتباط برقرار شود که برنامه درسی آنها در جهت‌های موزی عمل کنند و احیاناً در جهت مخالف یکدیگر حرکت نکنند.

ضرورت بررسی وضع موجود

برای این که سیاست‌گذاری مورد نظر به‌درستی انجام شود، ابتدا باید ببینیم وضع موجود ما چیست. الان چه قدر می‌دانیم که در مراکز تربیت معلم، به‌طور منسجم و مطالعه‌شده چه می‌گذرد؟ در دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی چه دارد می‌گذرد؟ پس شناخت وضع موجود اولین قدم است. حالا آیا این کافی است؟ حتماً نیست. ما در تعریف نظام کلی کشور درس‌هایی داریم و می‌گوییم که فرضاً می‌خواهیم به کجا برسیم، وضع مطلوب چیست. برای رسیدن به

وقتی به یک مأموریت هدفمند نیازسنجی شده برسیم، آن جا اگر به صورت از بالا به پایین نیز عمل کنیم خیلی هم خوب است و اتفاقاً باید در آن جا متمرکز هم عمل کنیم. من یقین دارم با استعدادی که فرزندان این کشور دارند و با استعداد و علاقه‌ای که معلمان دارند ما موفق می‌شویم. البته باید به معلمان انگیزه داد و بدیهی است که این انگیزه فقط آموزشی نیست؛ باید انگیزه اجتماعی هم ایجاد کرد. یعنی این یک اصل عام است که اگر ما آموزش را گونه‌ای سرمایه‌گذاری بزرگ می‌دانیم، نیروی انسانی را سرمایه می‌دانیم و فرار این سرمایه را از آموزش و پرورش به خارج از آموزش و پرورش یک نقص می‌دانیم. که باید بدانیم. باید در جهت حفظش عمل کنیم.

من نمی‌خواهم وارد مباحث مالی و انگیزشی شوم، چون در تخصص من نیست، ولی یکی از راههای حفظ سرمایه انسانی این است که معلم احساس کند، نوآوری او، تحصیل دوره لیسانس او، و تحصیلات او تا پایان دوره دکترا می‌تواند در آموزش و پرورش بروز و نمود پیدا کند.

■ آیا تا به حال پژوهشی برای مقایسه کارهایی که ما در زمینه آموزش زبان کرده‌ایم، با آن چه که کشورهای دیگر انجام داده‌اند، صورت پذیرفته است؟

□ بله. من ادبیات ترکیه، چین و تایوان را بررسی کرده‌ام. بعضی از کشورهایی که ما اصلاً باورمان نمی‌شود، در این زمینه وقت گذاشته‌اند و سیاست‌گذاری کرده‌اند؛ حالا آمریکا یا اروپا را در نظر نمی‌گیریم. ما طی یک سال گذشته، مطالعه تطبیقی مفصلی را روی نظام آموزشی زبانهای خارجی، به‌ویژه زبان انگلیسی انجام داده‌ایم. الان مشغول کار روی وضع موجود خودمان هستیم که متأسفانه اسناد ما قوی نیستند. یعنی مکاتبات ما در این بخش چندان راضی‌کننده نیست. ولی مطالعه روی چین و سنگاپور و نیز مطالعه اتحادیه اروپا در بحث تربیت‌معلم و ارزش‌یابی تمام شده است. در مورد ژاپن و ترکیه هم در حال کار هستیم.

■ به نظر شما، می‌توان از مجله رشد آموزش زبان در ایجاد ارتباط بین نهادهای آموزشی، از جمله وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با دیگر نهادها استفاده کرد؟

□ موضوع خوبی را مطرح کردید. در «انجمن استادان آموزش زبان و ادبیات انگلیسی»، این موضوع مطرح شد که چه کنیم تا ارتباط دانشگاهیان با معلمان نزدیک‌تر شود. خلأیی در این زمینه وجود دارد که حتماً رشد آموزش زبان خارجی می‌تواند آن را پر کند. اگر ما پژوهش‌هایمان را، یا حداقل بخشی از پژوهش‌هایمان را مسئله‌محور کنیم و از مسائل ملموس آموزش و پرورش، نظیر کلاس، معلم، شاگرد یا ارزش‌یابی شروع کنیم، به‌طور طبیعی این اتفاق خواهد افتاد. من مطمئن هستم در آن صورت، رشد آموزش زبان خارجی که مجله بسیار خوبی هم هست، می‌تواند کاربردی‌تر هم بشود.

وضع مطلوب هم هدف‌گذاری می‌کنیم. ما می‌خواهیم تا پایان سال ۱۴۰۴ کشور اول منطقه و تا پایان برنامه پنجم نیز دومین کشور منطقه باشیم. حال باید ببینیم دیگران در حال انجام چه کاری هستند و می‌خواهیم خودمان را با کی مقایسه کنیم. پس هدف مقایسه‌ای ما شامل حداقل این ۳۲ کشور است.

مطالعه مقایسه‌ای کشور ما هم در سیاستها، هم در هدفها، هم در نیازها و هم در ارزش‌یابیها، با تعدادی از کشورهای مشخص. چه موفق و چه ناموفق. ضروری است. یعنی این مطالعه تطبیقی کار بعدی ما خواهد بود.

اما آیا این کافی است؟ حتماً نیست. شما نمی‌توانید با شناخت خودتان و مقایسه خودتان با تعدادی از کشورهای مقصد، سیاستهای خودتان را تدوین کنید. حتماً باید امکان‌سنجی شود. آیا ما امکان چنین کاری را داریم؟ آیا اراده، تصمیم، نیروی بالقوه انسانی، بودجه، زمان و سایر موارد مورد نیاز را داریم؟

برای مثال، آیا ما نیروی متخصصی که درس بدهد، در اختیار داریم؟ آیا می‌توانیم داشته باشیم؟ آیا پول کافی برای تربیت این تعداد معلم را در اختیار داریم که ما را به کشور اول منطقه برسانند؟ اگر نیروی انسانی لازم را داریم، آیا نظام تربیت معلم ما برای تربیت آنها آماده‌گی دارد؟ با معلمان فعلی چه خواهیم کرد؟ وضع ما از نظر محتوای کتابهای مراکز تربیت‌معلم چگونه است؟ از لحاظ استنادی که باید متخصص بحثهای تربیت‌معلم باشند و به معلمان ما آموزش بدهند تا آنها خودشان هم معلم شوند، چه وضعی داریم؟ برای رسیدن به هدف چه امکاناتی در اختیار داریم؟ مهم‌تر از همه، چه قدر بودجه برای این کار داریم؟ در بحث امکان‌سنجی، هزاران سؤال دیگر قابل

من نمی‌خواهم وارد مباحث مالی و انگیزشی شوم، چون در تخصص من نیست، ولی یکی از راههای حفظ سرمایه انسانی این است که معلم احساس کند، نوآوری او، تحصیل دوره لیسانس او، و تحصیلات او تا پایان دوره دکترا می‌تواند در آموزش و پرورش بروز و نمود پیدا کند

طرح هستند.

پس از این که امکان‌سنجی کردیم و خودمان را با دیگران سنجیدیم و وقتی فهمیدیم کجا هستیم، آن وقت می‌توانیم سیاستهای مطلوب ممکن قابل عملیاتی شدن را معین کنیم و این می‌شود درواقع مأموریت کشور.